

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی  
مركز علوم انسانی

نشر و فرهنگ

● سلسله گفتگوها پیرامون نشر و فرهنگ /  
گفتگوی چهارم با محسن رضانی (از خاندان رضانی)  
عبدالحسین آذرنگ و علی دهباشی

# سلسله گفت و گوها پيرامون

## نشر و فرهنگ

(به كوشش عبدالحسين آذرنك: على دهباشي)

● گفت و گوی یکم:

عبدالرحيم جعفری، بنيانگذار

مؤسسه انتشارات امير كبير (بخارا، ش ۴)

● گفت و گوی دوم:

ايرج افشار و انتشارات دانشگاهی

(بخارا، ش ۵)

● گفت و گوی سوم:

بيژن ترقی، از خاندان ناشر آثار

ادبی - تاریخی (بخارا، ش ۶)

● گفت و گوی چهارم با:

محسن رضانی از خاندان رضانی

(از خاندانهای خادم کتاب و نشر)

● گفت و گوهای بعدی در شماره های

بعدي بخارا

# سلسله گفت و گوها پیرامون نشر و فرهنگ

گفت و گوی چهارم با: محسن رضانی از خاندان رضانی  
(از خاندانهای خادم کتاب و نشر)  
به کوشش عبدالحسین آذرنک؛ علی دهباشی

آقای محسن رضانی چند سال است که در کار نشر کتاب هستید؟  
می توانم ادعا کنم از موقعی که چشم باز کردم.

کی چشم باز کردید؟

حدود ۲۱ صبح روز ۱۸ فروردین ۱۳۰۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

کله سحر!

به نظرم خروسها هنوز شروع به خواندن نکرده بودند.

و شما شروع کردید؟

بله. پدرم مرحوم محمد رضانی آن وقت ناشر بود و از ۱۲۹۸ شمسی مجله ای منتشر می کرد به نام شرق و اسم مؤسسه انتشاراتی اش هم شرق بود.

کتابفروشی یا انتشارات؟

هر دو. در آن زمان انتشارات و کتابفروشی هنوز از هم تفکیک نشده بود.

## محلش کجا بود؟

فکر می‌کنم اول لاله‌زار بود، در ساختمان فخرالدوله. ساختمان بزرگی بوده که الان هم باقی است. البته چند بار جا عوض کرد. زیر این ساختمان، کتابفروشی شروق بود که بعداً نامش تغییر کرد و شد گل‌اله خاور، یعنی تاج گل مشرق.

## قدیمی‌ترین خاطره‌تان از همین لاله‌زار است، یک کتابفروشی با تابلو

### «کتابفروشی شروق»؟

شاید ۵ ساله بودم که برای اولین بار به کتابفروشی شروق رفتم و به یاد دارم که پدرم تقویم‌های ورقی روزانه چاپ می‌کرد. از سن ۷ یا ۸ سالگی به وضوح در یاد دارم که رسماً پیش پدرم کار می‌کردم و پدر بزرگم هم که ناشر بود بر تربیت من نظارت داشت.

## پدر بزرگتان؟

بله، حاج میرزا علی اصغر رضانی (کتابفروش، ۱۲۵۰ ش - ۱۳۱۶ ش) ناشر نهج البلاغه و ناسخ‌التواریخ چاپ سنگی در عصر ناصری. و از اینها مهمتر، اولین قرآنی که با چاپ زیبا در ایران متداول شد و در اختیار مردم قرار گرفت، به نیت خیر، سرمایه و اهتمام او بود.

## این قرآن به چه اسمی معروف بود؟

فکر می‌کنم که در اصل در عثمانی چاپ شده بود و به قرآن باغچه‌سرا معروف بود.

## نفیس بود؟

بله، خیلی.

## نفاستش در چه بود؟

در چاپ بسیار زیبایش پدرم سالها بعد، پس از پدر بزرگم، در اعراب‌گذاری متن آن تغییراتی داد و با تصحیحات تازه‌تری تجدید چاپ کرد. این را هم اضافه کنم که عموی پدرم هم در کار کتاب بود: حاج محمدحسین که ناشر شاهنامه چاپ سنگی در عصر ناصری بود.

## پدر بزرگ و عموی پدرتان تاجر بودند یا از راه کتاب گذران می‌کردند؟

هر دو تاجر بودند و از محل درآمدهایی که از تجارت داشتند، کتاب منتشر می‌کردند. هر دو

حاج آقا رمضانعلی تاجر کاشانی

حاج محمدحسین تاجر کتابفروشی کاشانی  
(ناشر شاهانه)

حاج میرزا علی اصغر کتابفروشی  
ش ۱۳۱۶ - ۱۲۵۰  
(تاجر و کتابفروشی)

جواد رمضانعلی  
ش ۱۲۹۴ -  
(تاجر)

ابراهیم رمضانعلی  
ش ۱۳۷۶ - ۱۲۹۷  
(ابن سینا؛ و سهامدار نشر انتشار)

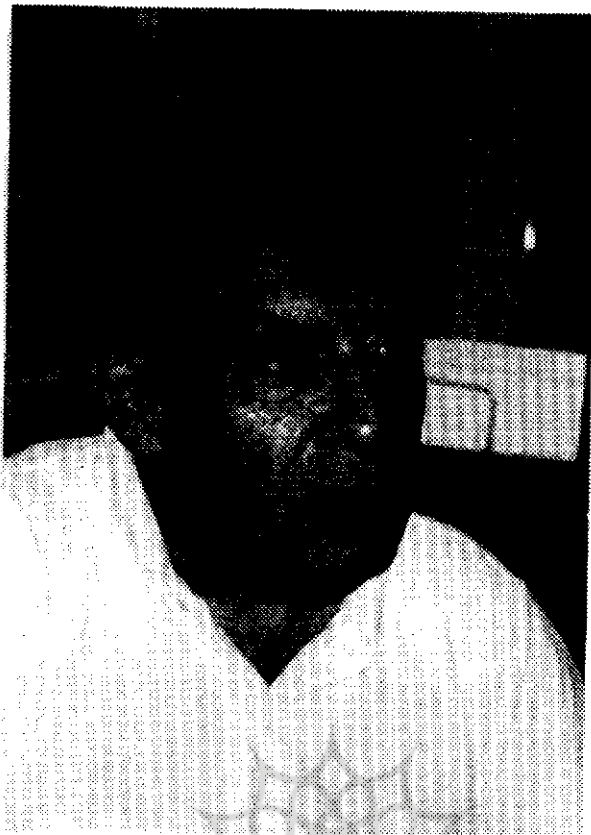
محمود رمضانعلی  
ش ۱۳۵۹ - ۱۲۸۵  
(کتابخانه شرقی؛ ابن سینا)

محمد رمضانعلی  
ش ۱۳۴۶ - ۱۲۸۳  
(کتابخانه شرقی؛ کلاسه خاور)

علیرضا رمضانعلی  
ش ۱۳۲۷ -  
(نشر مرکز)

محسن رمضانعلی  
ش ۱۳۰۹ -  
(انتشارات پدیده)

تبارنامه خاندان رمضانعلی



● محسن رضانی (تابستان ۷۸) مدیر انتشارات پدیده (عکس از علی دهانی)

عاشق کتاب بودند و دوست داشتند بخشی از درآمدشان را در راه کتاب خرج کنند.

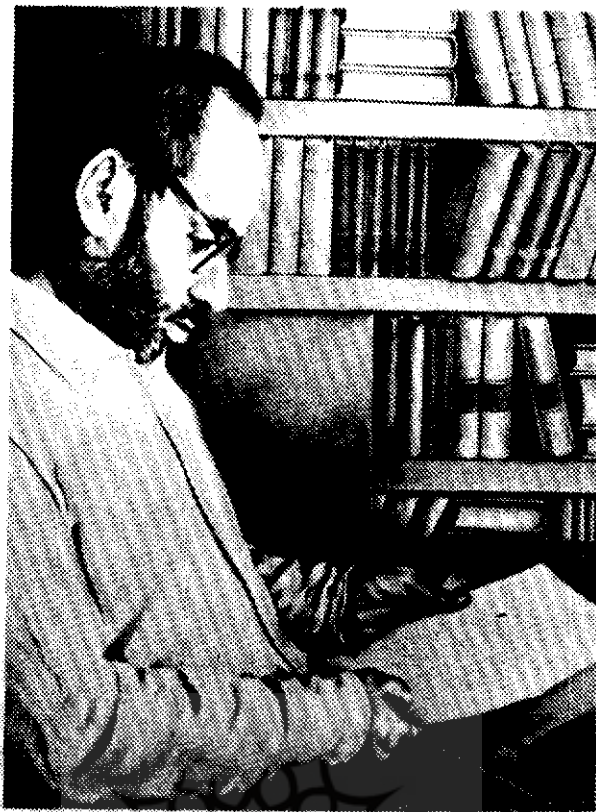
### صیرف علاقه به کتاب؟

بله، کاملاً. و پدرم هم شاید همین علاقه به کتاب را از آنها به ارث برده بود. حاج میرزا علی اصغر، پدر بزرگم، شاید نزدیک به ۲۰ کتاب چاپ و نشر کرده باشد. متأسفم که صورت مدوئی از این آثار در اختیار نداریم. محل کار او در سرای کتابفروشی‌ها واقع در تیمچه حاجب‌الدوله بود. عموی پدرم هم چند جلدی منتشر کرده است و متأسفانه صورت دقیق کارهای او را هم نداریم.

پدر شما، مرحوم محمد رضانی، کار نشر را از آنها آموخته بود؟  
گمان نمی‌کنم، چون او به معنای واقعی کلمه مردی خودساخته بود، مخصوصاً در کار نشر کتاب.

به نظر شما مهمترین کاری که مرحوم محمد رضانی در نشر کتاب ایران کرده است چیست؟

به نظرم کارهای خیلی زیادی کرده است، اما شاید مهمتر از همه اینها باشد:



● محمد رضائی مدیر کلاله خاور

- تبدیل چاپ سنگی به چاپ حرفی
- انتشار کتابهای ارزان، بسیار ارزان، برای همه
- انتشار نخستین رمانها در ایران
- تأسیس اتحادیه ناشران و کتابفروشان و ایجاد تشکیلات صنفی برای کتاب و نشر
- انتشار تعدادی زیاد کتاب و چند مجله مهم، و خیلی کارهای مهم دیگر.

بسیار خوب، اگر موافق‌اید، لطفاً به تک‌تک اینها بپردازید.

از مجله شروع می‌کنم. پدرم دو مجله مهم انتشار داد. شرق و افسانه. شاید همه کسانی که بعدها در ایران به نام و شهرت رسیدند، با این دو مجله همکاری داشتند. این مجلات هیأت تحریریه و هیچ کمکی نداشت و همه کارها را خود پدرم یک تنه انجام می‌داد، از تهیه مطلب گرفته تا چاپ و تصحیح و نشر و توزیع و فروش.

مقاله‌ها به چه ترتیبی به مجله می‌رسید؟

معمولاً نویسندگان مقاله‌ها و نوشته‌هایشان را به پدرم نشان می‌دادند و او می‌خواند و اگر می‌پسندید فوراً چاپ می‌کرد. مدیریت مجله شرق با پدرم بود، اما پس از چند سال، شاید در



۱۳۰۵ ش، مدیریت را به نصرالله فلسفی واگذار کرد و پس از ۴ سال، سعید نفیسی مدیر همین مجله شد. مجله شرق طرفداران زیادی داشت و در قطع رقیمی به چاپ می‌رسید. مجله افسانه در قطع کوچکتری چاپ می‌شد، تقریباً جیبی. از ۶۲ نویسنده خارجی، ۵۲ نویسنده ایرانی و ۳۹ مترجم مشهور در دوره‌های این مجله، داستان چاپ شده است. گذشته از فلسفی و نفیسی، علی دشتی هم همکاری داشت. تا جایی که در خاطر دارم، از مجله شرق، که انتشار آن واقعه‌ای مهم در تاریخ ادب و نشر ایران است، ۱۵۸ شماره منتشر شده است.

**کجا و به چه صورت چاپ می‌کرد؟**  
اوایل که کارهایش را چاپ سنگی می‌کرد.

**شما خودتان چاپ سنگی را دیده بودید؟**

بله، در چاپخانه محمدعلی علمی. پدرم ماشین چاپی داشت که به شکل خیلی عجیبی بود. کارگر چاپ در محل گودی داخل زمین می‌ایستاد و گردونه‌ای را می‌چرخاند. فلکه‌ای بود که باید در چند جهت می‌چرخید تا بالاخره یک صفحه را چاپ می‌کرد. نیرویی که دستگاه را بچرخاند، وجود نداشت و طبعاً این کار را کارگر چاپ انجام می‌داد. فکر نمی‌کنم آن دستگاه ساعتی بیشتر از ۵۰ صفحه چاپ می‌کرد. به هر حال کارهای پدرم ابتدا به این ترتیب چاپ می‌شد.

۲۸۶

**از تأسیس اتحادیه ناشران و کتابفروشان چه چیزی در خاطر دارید؟**

پدرم محمد رضائی مؤسس این اتحادیه است. اندیشه تأسیس از او بود، دعوت کننده او بود و سخنرانی افتتاحیه را هم او ایراد کرد. نوار سخنرانی‌اش موجود است و امیدوارم شما آن را چاپ کنید. افتتاح در محلی نزدیک میدان بهارستان در خیابان شاه‌آباد سابق بود. در مراسم، جز ناشران و کتابفروشان، عده‌ای از رجال علم و ادب، دانشگاهیان و نویسندگان و شاعران حضور داشتند. به خاطر دارم که رضازاده شفق، مهدی فروغ، عباس خلیلی، محمد مشیری از جمله کسانی بودند که به مراسم افتتاح آمده بودند. او برای تأسیس این اتحادیه خیلی زحمت کشید. ناشران امروزی شاید از همه تلاشهای او با خبر نباشند. او از هیچ تلاشی برای تقویت صنف نشر و کتابفروشی فروگذار نمی‌کرد.

**انگیزه تلاشهای او چه بود؟ شما واقعاً او را درست شناختید؟**

مرد واقعاً عجیبی بود، سرپای وجودش شور و عشق بود. هدفهایی در زندگی داشت که با



از یادداشت آیت‌الله رضا استادی بر کتاب فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم (قم، ۱۳۶۵)، صفحه ۱۱، درباره کتابهای اهدایی محمد رضانی:

کتابهای مرحوم حاج محمد رضانی حدود چهل هزار جلد می‌باشد که حدود دو هزار جلد آن خطی است.

آن مرحوم در اواخر عمر در قم منزلی اجاره و این کتابها را به آنجا منتقل نمود و بسیار مایل بود که کتابخانه‌ای به نام امام زمان علیه‌السلام تأسیس و از خود به یادگار بگذارد، اما اجل مهلت نداد و به این کار موفق نگردید.

پس از درگذشت او، با کوشش و عنایت مرحوم حجة‌السلام جناب آقای حاج آقا مهدی آية‌الله‌زاده گلپایگانی و دیگران، ورثه مرحوم رضانی کتابها را به این کتابخانه منتقل و روح پدر را از خودشان شاد نمودند.

اعتقاد و نیروی عجیبی آنها را دنبال می‌کرد. می‌توانم به جرأت بگویم که هیچ چیز در این زندگی برایش ارزش نداشت و مطرح نبود، جز هدفهایی که در کار نشر و کتاب دنبال می‌کرد. هر وقت خیلی ذوق‌زده می‌شد، مرتب بینی‌اش را می‌مالید و می‌دانستم این نشانه‌ی نهایت شغف و شادمانی اوست. وقتی کتابهایی را که خیلی دوست داشت منتشر می‌کرد و اولین نسخه به دستش می‌رسید، بینی‌اش را می‌مالید. در پوشاک بسیار ساده و بی‌قید بود. کم می‌خوابید، کم می‌خورد، کم حرف می‌زد، اما زیاد کار می‌کرد و زیاد راه می‌رفت. شجاع بود. از هیچ‌کس و از هیچ چیز نمی‌ترسید. حتماً می‌دانید که با دولت وقت هم سر کتابهای درسی درافتاد.

**از ناشری گذشته، خود او اهل کتاب و فضل بود. کجا و پیش چه کسی درس خوانده بود؟ سوادش از کجا بود؟**

تا جایی که اطلاع دارم مدرسه سلطانیه و مدرسه سیاسی را تمام کرده بود و می‌گفت که از شاگردان محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) بوده است. پدرش هم که اهل کتاب و دفتر بود و از کودکی با کتاب بزرگ شده بود و عشق زایدالوصفی به ادبیات داشت. خودش هم از راه مطالعه شخصی و کنجکاوی و جستجو بسیار مطلع، یا به اصطلاح بسیار باسواد شده بود. دنبال مجهولاتش می‌رفت، با پیگیری و سماجت، و به همین دلیل مجموعه‌ای که او از کتابها و

# شرق

دی ماه ۱۳۰۹

شعبان ۱۳۱۹

## مجله شرق

مجله شرق تأکید و اصرار عمده‌ای از فضیله درجه اول طهران پیدا کرده است: مدتها بود که جمعی از دانشمندان طهران خود را بوجود مجله ای که ناشر تحقیقات رشحات خالص ایشان باشد محتاج می دانستند و ازینکه مجله ادبی منظمی نیست که جاری کلیه فروع ادبیات ایران بمصداق جدید باشد متأسف بودند و بالاخره ننگارنده این سطور را مأمور کردند که این خدمت بزرگ را بعهده بگیرد و ننگارنده هم ازین مأموریت کمال مباهات را دارد و مقتضیست که در آغاز هر ماه بهترین صحیفی را که از زیر قلم ادبای معروف طهران بیرون آمده است بخوانندگان عرضه دارد و بهر خود از آفتاب محمدرضائی که مخارج گران طبع و نشر این اوراق را هر ماه بخواهد

۲۸۸

وزارت فرهنگ  
کتاب فارسی  
سال دوم دبیرستانها

تألیف

آقایان: محمد تقی بهار، غلامرضا رشیدی یاسی  
بدیع الزمان فروزانفر، عبدالمطین قریب

جلال بنانی استاد دانشگاه

شرکت کتب درسی  
بها: بیت و نخریال

# کتاب

جلد پنجم

مجموعه ایست که هر سه ماه یکبار به از طرف مؤسسه خاور طهران منتشر میشود

عمل اداره  
طهران - خیابان سپه  
مؤسسه خاور

جزوه اول - تا - چهارم  
فروردین - تا - دی ۱۳۱۱  
دوره اول

لاغر:

بیت و نخریال

صاحب مؤسسه خاور

قیمت این چهار جزوه ده ریال است

این مجموعه سه مرتبه طبع گردیده است

چاپخانه (خاور) طهران

# شاهنامه

فردوسی

تصحیح و مقابله و همت

بیت و نخریال

صاحب مؤسسه خاور

در طهران سال ۱۳۱۲ شمسی بیع گردید

مجلات و روزنامه‌ها جمع کرده بود، گذشته از اینکه میزان علاقه و دامنه اطلاعاتش را نشان می‌دهد، اصولاً مجموعه‌ای بسیار ارزشمند است.

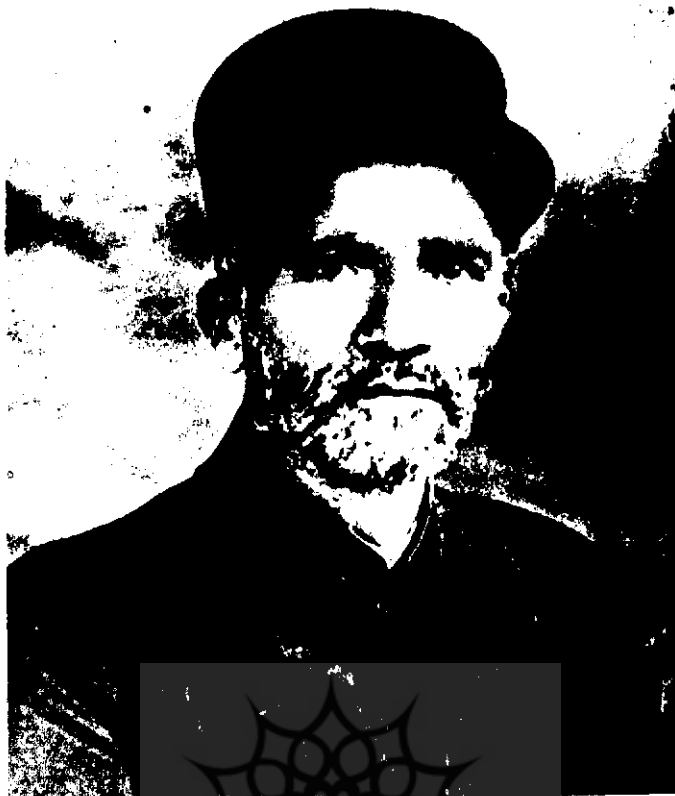
### این مجموعه اکنون کجاست؟

ایشان همان موقع که در قید حیات بودند، این مجموعه ارزشمند را به قم فرستادند و وقف کتابخانه مسجد اعظم کردند. مجموعه، محفوظ است و محققان در قم مراجعه می‌کنند و استفاده. علاقه‌مندم دو خاطره را نقل کنم. روزی سیدضیاءالدین طباطبایی آمد پیش پدرم و گفت شماره‌ای از روزنامه رعد را (همان روزنامه‌ای که خودش منتشر کرده بود) احتیاج دارم. پدرم گفت ببینم دارم یا نه. رفت و از میان انبوه و کوه نوشتجات بیرون کشید و آورد داد به سید و گفت همین جا می‌خوانی و نمی‌بری. این جایی که دارم عرض می‌کنم در خیابان ملت بود، جای عجیبی بود. یک روز ساواکیها آمدند تفتیش و مجموعه را که دیدند وحشت کردند و از تفتیش منصرف شدند، نمی‌دانید چه قدر کتاب و مجله و روزنامه در آنجا بود، آشفته و درهم. فقط خود او با حافظه‌اش می‌دانست که چه چیزی کجاست. خاطره دوم اینکه روزی کت و شلوار کانگای مشکی رنگ نو و بسیار شیکی پوشیده بود، از روزهای استثنایی خوش لباسی‌اش بود. سر راه برمی‌خورد به مجموعه‌ای از روزنامه و می‌نشیند به جست‌وجو و ورق زدن. وقتی به خانه آمد لباسش انگار سفید بود؛ این قدر روزنامه زیر و رو کرده بود که لباس سیاهش از گرد و خاک و پرز کاغذهای گاهی روزنامه‌های قدیمی سفید شده بود. عشق او به اینها یک دم رهایش نمی‌کرد.

### آقای محسن رضانی، برگردیم به سایر کارهایی که ایشان کردند و شما داشتید

برمی‌شمردید.

بله، موج خاطرات آدم را این طرف و آن طرف می‌برد. کار مهم دیگرش، که به نظرم باید به آن خیلی توجه شود، مردمی کردن کتاب است. محمد رضانی همه هم و غمش این بود که کتاب ارزان منتشر کند تا مردم با هر درآمدی بتوانند کتاب بخرند و بخوانند. کتابهایی را که آن روز قیمت می‌گذاشتند، مثلاً دو تومان، او می‌گفت گران است و در همان موضوع کتابی منتشر می‌کرد به قیمت مثلاً ۴ ریال، پنج ریال. قیمتها را می‌شکست، و به همین علت دشمنان زیادی برای خودش درست کرده بود. وقتی کتابی را می‌دید که قیمتش زیاد بود، جداً رنج می‌کشید. آرزوی این بود که همه مردم بتوانند کتاب بخرند. روی این اصل است که به نظرم او پیشاهنگ حرکت مردمی کردن کتاب در ایران است. و بحق می‌توان او را «پدر کتاب» در ایران خواند. براساس همین نظر و اعتقاد بود که سر کتابهای درسی با دولت درافتاد.



● حاج میرزا علی اصغر رضائی (کتابفروش)  
پدر محمد رضائی و پدر بزرگ محسن رضائی

### چگونه است آن ماجرا؟

پدرم بارها به وزارت فرهنگ آن زمان، به وزیر، به مسئولان نوشت که گرانی کتابهای درسی، عده‌ای را از تحصیل محروم می‌کند. چرا شما قیمت فلان کتاب را گذاشته‌اید ۱۸ ریال، در حالی که می‌توانم آن را به قیمت ۲ یا ۳ ریال چاپ کنم؟ و چاپ هم می‌کرد. این اعتراض او از حد و مرز قیمت گذشت و به موضوع زد و بندهای پشت پرده و منافع نامشروع عده‌ای از راه نشر و فروش و توزیع کتابهای درسی رسید و قضیه بالا گرفت. گمان می‌کنم اگر روزی مجموعه‌ای از نامه‌ها، یادداشتها و حتی اعلامیه‌های او درباره کتابای درسی منتشر شود، اسناد قابل مطالعه جالبی درباره تاریخ کتابهای درسی، و نیز بسیاری نکات دیگر خواهد بود. عده‌ای هم هستند که در جریان این ماجرا هستند و خوب است که آنها هم مشاهدات و دانسته‌هایشان را بگویند و بنویسند. به هر حال، سر همین ماجرا روزی از شهربانی آمدند و دستگیرش کردند.

### واقعاً بردند زندان؟ به چه اتهامی؟

بله بردند زندان. متن حکم بازداشت درست یادم نیست، ولی یک شب در زندان بود. اصلاً ماجراهای او و وزارت فرهنگ وقت در قضیه کتابهای درسی، خودش یک کتاب مفصل است. به همین دلیل، اعتقاد دارم که او در تحوّل‌ی که بعدها در کتابهای درسی ایجاد شد و به هر حال آن

وضع اسفانگیز و ننگ‌آور از بین رفت، حق دارد. او برگردن همه دانش‌آموزان کشور حق دارد.

### درآمد مرحوم محمد رضانی جز از راه نشر و کتابفروشی بود؟

خیر. و نه تنها کار و درآمد دیگری هم نداشت، بلکه هر چه ارث پدری داشت بر سر این کار گذاشت. پدرش گذشته از مال و ثروت، مقدار زیادی زمین در امیرآباد، که روزگاری به قیمت ارزان خریدیده بود، برایش به ارث گذاشته بود. زمینها گران شد، و او همین‌طور تکه تکه می‌فروخت و خرج نشر و کتاب می‌کرد. درویشانه زندگی می‌کرد. شاید باور نکنید، بیشتر روزها خوراکش نان و ماست بود، یا نان و انگور، نان و گوجه، نان و گلابی. قندداغی درست می‌کرد و با نان می‌خورد. از این دنیا هیچ چیز نمی‌خواست، هیچ توقعی از هیچ کس و هیچ چیز نداشت. فقط دلش می‌خواست کتابهایی را که می‌خواهد منتشر کند، گویی چیزی در روحش او را آرام نمی‌گذاشت و آن چیز شاید جهل، نادانی و بیسوادی اکثریت مردم بود. انگیزه‌ای او را وامی‌داشت که با نشر کتاب، ارزان کردن و فراوان کردن کتاب، با این جهل و نادانی و بیسوادی مبارزه کند. چنین آدمی دنبال سود سرمایه نبود، حتی اصل سرمایه‌اش هم بر نمی‌گشت.

۲۹۱

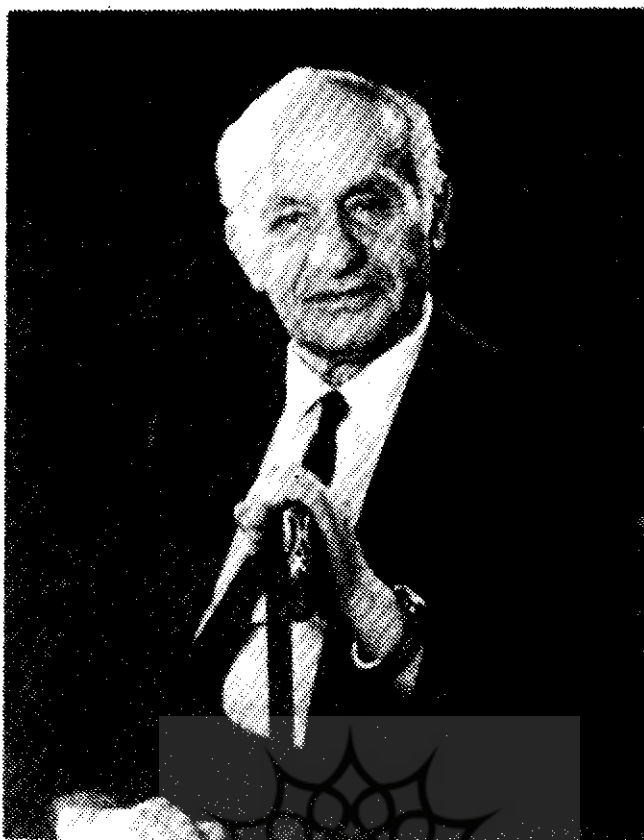
مرحوم محمد رضانی، به عنوان ویراستار، یا به اصطلاح مصصح، چند اثر

منتشر کرده است. مهمترین آنها به نظر شما کدام است؟

به گمانم مهمتر از همه مثنوی باشد که پنج سال با عشق و تلاش فراوان روی آن کار کرد. بعد هم شاهنامه فردوسی، که تصحیح او از بهترین و نسخه تصحیح شده از کاملترین نسخه‌هاست.

آقای محسن رضانی، اگر موافقید گفت‌وگو درباره مرحوم محمد رضانی را متوقف کنیم و بپردازیم به چهره دیگری در خاندان رضانی. گمان می‌کنیم که باید به همت علاقه‌مندان و به کمک شما و خانواده‌تان، کتاب مستقلی درباره مرحوم رضانی نوشته شود. خوب، درباره مرحوم ابراهیم رضانی چه می‌خواهید بگویید؟

مرحوم ابراهیم رضانی، برادر مرحوم محمد رضانی، و عموی من بود. شاید حدود ۸ یا ۹ سال از من بزرگتر بود. از پدرم خیلی کوچکتر بود. ما در واقع به نوعی با هم بزرگ شدیم و من علاقه بسیار زیادی به او داشتم. او کار کتابفروشی و نشر را مستقل از پدرم و به روش خاص خودش شروع کرد. در واقع می‌توانم بگویم روش کار پدرم را قبول نداشت و سلیقه خودش را دنبال می‌کرد. ثروتی هم از پدرش داشت که دستمایه اولیه و اصلی کارش بود. کارش را در واقع به این ترتیب که عرض می‌کنم شروع کرد: یکی از شاهزاده‌های قاجار محل بزرگی را در میدان



● ابراهیم رمضانی مدیر انتشارات ابن سینا

مخبرالدوله سابق (استقلال فعلی) به نام کتابخانه ابن سینا دایر کرده بود که در زمان خودش بسیار بزرگ، معتبر و مشهور و محل رفت و آمد اهل علم و فضل بود. یکی از عموهایم به نام محمود رمضانی با این شاهزاده دوست بود و از او اجازه می‌گیرد گوشه‌ای از کتابخانه‌اش را، که فقط کتابهای فرانسوی در آنجا فروخته می‌شد، به کتابهای فارسی اختصاص دهد. و شروع می‌کند به جمع‌آوری کتابهای فارسی و نیز چاپ و نشر کتاب. سفر اروپا برایش پیش می‌آید، چون عاشق دل‌خسته اروپا بود، و لاجرم آنجا را می‌سپارد به ابراهیم رمضانی و عمویم هم با هوش، پشتکار، علاقه و به کمک ارتباطی که در آنجا با بسیاری از بزرگان علم و ادب برقرار می‌کند، به تدریج کارش رونق می‌گیرد و بالاخره همه آن محل را در اختیار می‌گیرد و تبدیل می‌شود به بزرگترین ناشر زمان، یا یکی از بزرگترین ناشران زمان خود در ایران. ابن سینای او سه - چهار بار جا عوض کرد و آخرین محلی که داشت در میدان هفت تیر کنونی بود. به نظر من، کارهایی که او در انتشارات ابن سینا منتشر کرده است، در ایران بی‌مانند است.

### چرا بی‌مانند است؟

همین تاریخ ایران باستان مشیرالدوله را در نظر بگیرید که ابتدا او در سه مجلد و با سرمایه‌ای هنگفت چاپ کرد. انتشار این کتاب کم‌خدمتی به فرهنگ این کشور است؟ فرهنگ فارسی عمید را

در نظر بگیرید، آثار بزرگان شعر و ادب ایران را، از کهن‌ترین ایام تا کنون. همه آثار اصلی علی دشتی و محمد حجازی را، که در زمان خودش بیشترین خوانندگان را داشت، او چاپ کرده است.

### صورت کتابهایی را که کلاً منتشر کرده است دارید؟

من متأسفانه ندارم، ولی می‌دانم که چنین صورتی هست.

### فکر می‌کنید چند عنوان کتاب منتشر کرده است؟

مطمئن نیستم، اما گمان می‌کنم از ۱۰۰۰ عنوان بیشتر باشد.

### تا چه سالی فعال بود؟

تا حدود اواخر دوره شاه. در واقع مشکل سیاسی پیدا کرد، به زندان افتاد و با تزییقات و مشکلات فراوانی روبه‌رو شد. او را خیلی اذیت کردند. حادثه دلخراشی هم برایش پیش آمد و دخترش را از دست داد و مجموع اینها روح این آدم فداکار و با همت را خرد کرد و درهم شکست و کشور را سرانجام از یک خدمتگزار بزرگ فرهنگی محروم ساخت.

### علت ماجرای سیاسی او را می‌دانید؟

واقعاً علتها و انگیزه‌های اصلی را نمی‌دانم. خیلی چیزها می‌گویند و از رقابتهای پلید و ناجوانمزدانه شغلی - صنفی هم حرف می‌زنند. ظاهراً گزارش داده بودند که او در انبارش کتابهای درسی دارد. آنها هم ریخته بودند و انبارش را زیر و رو کرده بودند، و می‌گویند تعدادی کتاب به اصطلاح غیرقانونی پیدا کرده بودند. دستگیرش کردند و بردند و چند ماه زندانش کردند. نمی‌دانیم در آنجا بر سر او چه گذشته است، اما وقتی بیرون آمد دیگر آدم سابق نبود و دل و دماغ چاپ و نشر کتاب را نداشت.

### بعد از این ماجرا بود که ابن‌سینا را واگذار کرد؟

ابن‌سینای هفت پتر را که هیچ وقت واگذار نکرد و اینجا را تا وقتی زنده بود در دست داشت، اما شعبه مخبرالدوله ملکش وقف بود و گویا به آقای مفرح تعلق داشت و او را مجبور کردند که با مبلغ کمی از ملک خارج شود و او به ناچار به جای دیگری رفت.

از مرحوم ابراهیم رضائی نوشته یا خاطرات مکتوبی به جا نمانده است؟



تا جایی که من خبر ندارم، نه. در مجله‌ای مصاحبه‌ای با او چاپ شده است، اما حاوی مطلب با اهمیتی نیست. او خیلی حرفها برای گفتن داشت، اما برعکس من بسیار کم حرف و ساکت بود.

**مرحوم ابراهیم رضانی هم به یک کتاب مستقل نیاز دارد. امیدوارم خانواده شما کمک کند و هر چه درباره این مرد بزرگ در اختیار دارد، جمع و جور کند. من از هیچ کاری در این راه مضایقه ندارم.**

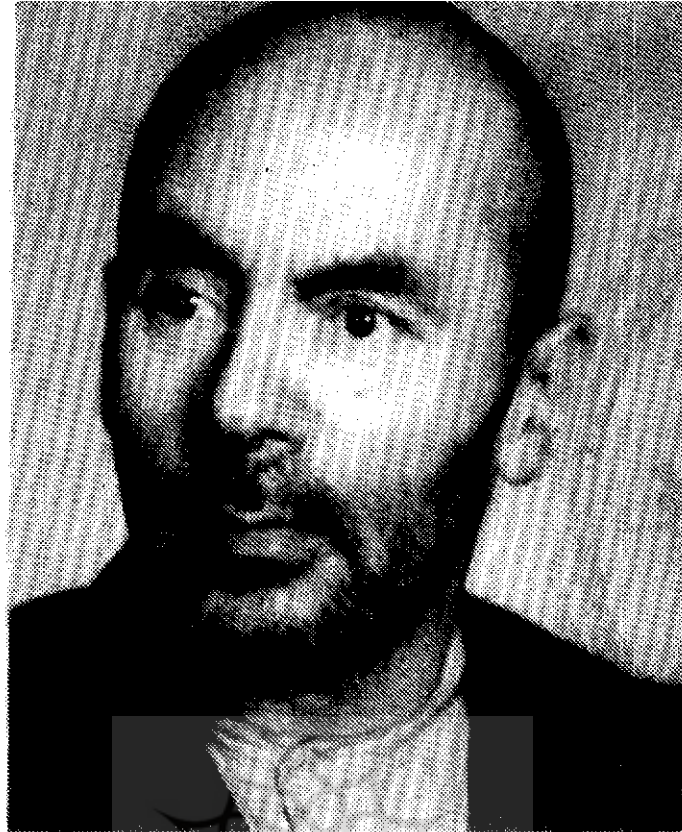
**خوب، آقای محسن رضانی، اگر اجازه می‌دهید حالا برویم سراغ خودتان و کارهایی که در عالم نشر کتاب کرده‌اید، و به ویژه در انتشارات پدیده که حق بزرگی بر گردن بچه‌های این کشور دارد.**

خواهش می‌کنم. پیش از آنکه انتشارات پدیده را تأسیس کنم، مدتی با عنوان انتشارات محسن کار می‌کردم. البته بیش از چند تا کتاب منتشر نکردم. در ۱۳۳۰ کتابی چاپ کردم از محمد مسعود به نام قاتل کیست؟ و تقریباً همان زمان کتاب دیگری چاپ کردم به نام دختر خوشبخت. سیندرلا را به نام دختر خوشبخت چاپ کردم. چند کتاب دیگر هم منتشر کردم. در این انتشارات فقط کار نشر نمی‌کردم، بلکه کتابهای بسیاری را خودم شخصاً آماده یا تهیه می‌کردم یا می‌نوشتم و با نام مستعار چاپ می‌کردم. برای مثال، ناسخ التواریخ را خلاصه کردم، زندگی امام حسین (ع) و امام رضا (ع) و تعدادی کتابهای مذهبی نوشتم، به زبان ساده به نحوی که کودکان و نوجوانان و مردم عادی بفهمند و لذت ببرند. قیمت آنها هم خیلی ارزان بود.

**در کتابشناسیها این کتابها به نام شما ثبت نیست.**  
بله، نیست. شاید بیش از ۲۰۰ کتاب را با نام مستعار تهیه و تدارک کرده باشم. محسن، احسان، مرسله و نامهای همسر و بچه‌هایم از جمله نامهای مستعار من بود.

### **برای کودکان چند عنوان کتاب منتشر کرده‌اید؟**

احتمالاً بیش از ۱۰۰۰ عنوان. صورت چاپ شده‌اش را دارم و اگر بخواهید در اختیارتان می‌گذارم. از اول کارم در فکر کتابهای کودکان بودم، زیرا اعتقاد این بود، و حالا هم هست، که اگر کودکان از خردسالی با کتاب انس پیدا کنند، جامعه‌ای کتابخوان به بار می‌آید. حتی برای کودکان خردسال کتابهایی به شکلهای مختلف تهیه و منتشر کردم، مثلاً به شکل عروسک یا شکلهای دیگر.



● محمد رضائی مدیر کلاله خاور

۲۹۵

### قالب اینها را از کجا آوردید؟

خودم سفارش دادم در همین ایران ساختند و از قضا کتابهایی که به این شکلها تولید و منتشر می‌کردم، با استقبال فراوانی روبه‌رو بود. یا اینکه برای خردسالان کتابهای مقوایی منتشر کردم، کتابهایی که ورقهایش پاره نمی‌شد و بسیار بادوام بود. و این، نخستین باری بود که خردسالان ایرانی کتابهای مخصوص خودشان را پیدا می‌کردند. اینها هم با استقبال بسیار روبه‌رو شد.

از کسانی که در حوزه ادبیات کودکان فعالیت می‌کردند، کدامیک با شما همکاری

داشتند؟

در بسیاری از جلسات خانم توران میرهادی و دوستانشان شرکت می‌کردم، با نادر ابراهیمی دوستی داشتم، اما هیچکدامشان همکاری نداشتند، من کار خودم را می‌کردم و راه خودم را می‌رفتم.

تألیف و ترجمه در کتابهای کودکان به چه نسبتی و براساس چه منطقی بود؟

هر کتابی که احتمال می‌دادم برای کودکان جالب باشد، و به هر ترتیبی بود وارد می‌کردم و می‌دادم ترجمه می‌کردند و منتشر می‌کردم. در جست‌وجوهای شخصی‌ام، در سفرهایم، از راه

شبکه روابط دوستانه‌ام، کتابها را پیدا می‌کردم و برای ترجمه سفارش می‌دادم. ضمن همین جست‌وجوها بود که به قصه‌ای ایتالیایی برخوردی که مبنای کار یکی از قصه‌نویسان مشهور ایران قرار گرفته است. در هر حال نهایت سعی خودم را می‌کردم که کتاب خوب و مهمی از نظرم دور نماند. البته از نظر روحی آدمی هستم که یک تنه و تنها کار می‌کنم، خودم و خودم.

### یعنی چه؟ همه کارهای تولیدی کتاب را خودتان انجام می‌دادید؟

باور بفرمایید که بله. خودم صفحه‌آرایی می‌کردم، نمونه‌های چاپی را می‌خواندم، دنبال کار می‌رفتم، عکس انتخاب می‌کردم، ویرایش می‌کردم و بقیه کارها. فقط در کتابفروشی یک کارگر داشتم که کارش ربطی به قسمت انتشارات نداشت. او فقط در بخش فروش فعالیت می‌کرد.

### داشتید از کتابهای تألیفی‌تان می‌فرمودید.

بله. چندین مجموعه طراح‌ی کردم که اطلاعات مختلف از طریق آنها در اختیار کودکان و نوجوانان قرار بگیرد، مثلاً «مجموعه دانستیها»، در ۸۰ جلد که اطلاعات وسیعی را درباره همه چیز در اختیار می‌گذاشت. «مجموعه نام‌آوران ایران» که ۲۵ جلد آن منتشر شد، حال آنکه در نظر داشتم در ۵۰۰ جلد منتشر کنم. «مجموعه کتابهای مرجع» که ۲۸ جلد آن منتشر شد. مجموعه وسیعی از فرهنگ مردم (فولکلور) و داستانهای مثنوی را به نثر تهیه و برای کودکان منتشر کردم. اگر مشکلات خارج از اراده من سر راه سبز نشده بود، این مجموعه‌ها را کامل می‌کردم.

۲۹۶

### مشکل سانسور و سیاسی‌پیش‌آمد؟

خیر، از این جهت مشکل خاصی نبود. البته ساواک مواظب بود و یک بار هم آمدند کتابفروشی و انبارم را گشتند و از من هم چیزهایی پرسیدند، ولی مانع سر راهم نبودند. مدت ۳۰ سال تمام فقط در انتشارات و کتابفروشی خودم کار کردم.

### روزی چند ساعت کار می‌کردید؟

باور کنید نمی‌دانم، حساب ساعت در دستم نبود. هر روز صبح ۷ $\frac{1}{۲}$  یا ۸ صبح پشت میز بود و یکسره کار می‌کردم تا شب، تا وقتی که از پا درمی‌آمدم. همه زندگی‌ام در محل کارم بود، همانجا می‌خواندم، می‌نوشتم، ویرایش و تصحیح می‌کردم، و بقیه کارها. بیخشید، کار نکردم، جان‌کندم.

## دفترتان کجا بود؟

انتشارات پدیده، که هم انتشارات بود و هم کتابفروشی. در خیابان شاه‌آباد قدیم بود، مغازه‌ای معمولی در ردیف سایر کتابفروشیهای آن راسته.

خوب، آقای محسن رضانی اگر موافقید صحبت درباره کتابهای کودکان و نوجوانان را متوقف کنیم. کاش در بحثی فنی - تخصصی، عده‌ای که به این دسته از کتابها علاقه‌مندند و ارزیابیهای دقیقی از وضع کتابهای کودکان دارند، با شما به گفت‌وگو بنشینند. اجازه بدهید برویم سراغ چاپ رباعیات خیام که در این راه زحمات زیادی کشیده‌اید. لطفاً بفرمایید که چند تا خیام چاپ کرده‌اید.

تعداد را به خاطر ندارم، اما می‌توانم بگویم در زبانهای مختلف و در قطعهای متفاوت، انواع و اقسام، خیام چاپ کرده‌ام. گمان نمی‌کنم هیچ جنبه‌ای از این اثر پرافتخار ادبی را نادیده گرفته باشم. البته شهرت خیام در جهان مرهون هنر و ترجمه فیتز جرالد است. او بود که با ترجمه درخشانش خیام را به جهانیان معرفی کرد. به دنبال ترجمه او و ترجمه خیام به انگلیسی بود که ترجمه به سایر زبانها گسترش یافت. روی همین اصل برای فیتز جرالد احترام خاصی قایل بوده‌ام و گمان می‌کنم ترجمه او را به آبرومندترین صورت عرضه کرده باشم.

ترجمه‌های خیام را سی سال پیش چه‌طور به دست می‌آوردید، مثلاً ترجمه عبری را چگونه به دست آوردید؟

اگر کسی بخواهد واقعاً بفهمد که اینها چه قدر وقت و کار برده است، فقط برود شخصاً یک کارت ویزیت چاپ کند. خیام، از دوره کودکی جزو اشتغالات ذهنی‌ام بود. به همین دلیل مدام جست‌وجو می‌کردم. مثلاً ۶ بار رفتم به کتابخانه خیام در نیشابور تا توانستم بعضی از این ترجمه‌ها را به دست بیاورم. به دوستان و آشنایان در ایران و خارج متوسل می‌شدم، در سفرهای دنبال می‌کردم. اگر خبر می‌شدم ترجمه‌ای از خیام در جایی هست و به آن دسترسی ندارم، از خور و خواب می‌افتادم و این قدر می‌زدم تا می‌یافتم.

## بازتابی از ترجمه‌های خیام دارید؟

بله، دارم. در همه کتابخانه‌های مشهور جهان ترجمه‌های خیام که منتشر کرده‌ام، هست. نامه‌ها و یادداشتها و پیغامهایی هم دریافت کرده‌ام. نامه‌ای دارم از محقق اسکاتلندی که جزو افتخارات زندگی من است. وقتی ارج و اجرکارت در وطن خودت شناخته نشود، و از آن طرف

دنیا کسی برای تو چیزی بنویسد که حس کنی ارزش تلاشهایت فهمیده شده است، طبعاً احساسی از غرور و افتخار پیدا می‌کنی.

### گویا دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی را هم به چند زبان منتشر کرده‌اید؟

بله، حافظ را به سی زبان و شاهنامه را به پنج زبان منتشر کرده‌ام. مشوق من در این راه هموطنانم نبودند، خوانندگان غیرفارسی‌زبانی بودند که من میراث ادبی پرافتخار کشورم را به آنان عرضه می‌کردم.

### انتشار ترجمه حافظ را از کی شروع کردید؟

سالها پیش که روزی رفته بودم بر سر مزار حافظ، بسیار ناراحت شدم. هر چه دیوان حافظ آنجا بود، مندرس بود. به من به عنوان ناشر برخورد. من عاشق کتاب هستم نه تاجر کتاب و به خود گفتم باید حافظهایی چاپ کنم که اسباب افتخار باشد. و رفتم دنبال ترجمه‌های حافظ و انتشار آنها. مثلاً ترجمه خانم گرتروود بل را، که از ترجمه‌های مشهور حافظ به انگلیسی است، چاپ کردم. مقدمه محققانه و معروف پروفیسور آربری بر حافظ را چاپ کردم. اولین حافظ معرب را در دنیا من چاپ کردم. این قدر وقت صرف کردم و جست‌وجو تا توانستم کشف‌الادبیات جامعی برای حافظ تهیه کنم و به چاپ برسانم. کشف‌الادبیات را براساس مقابله و مقایسه پنج نسخه حافظ و با اعراب‌گذاری کامل و دقیق تهیه کردم.

۲۹۸

### به چه زبانی؟

به فارسی است، ولی در پایان ترجمه ۲۷ زبانه حافظ گذاشته‌ام. دیگر اینکه حافظ را به آلمانی و عربی هم منتشر کرده‌ام.

خوب، آقای محسن رضانی بعد از تحقق بعضی از آرزوهایتان و بالاخص انتشار ترجمه‌های خیام، حافظ و فردوسی، حالا چه آرزویی در سر می‌پرورانید و چه کاری در دست دارید؟

آرزویی ندارم. چند تا کار در دست دارم برای اینکه اوقات خالیم را پر کنم، اما دیگر دل و دماغ و حال و حوصله دنبال کردن کارهای بزرگ را ندارم.

فقط می‌توانیم آرزو کنیم که حال و حوصله‌تان برگردد و این همه تجربه شما برای شکوفاتر شدن نشر کشور به نسل بعد از شما منتقل شود.